

و در سینماهای درجه يك به نمایش درآید، و خاصه چنانکه پیشتر گفته‌ام، باید هرگونه تدبیری به کار بست تا چیزی نو عرضه کرد. این قاعده در زمینه‌های دیگر نیز صادق است. مردمان کاهلانند. اگر طبع کاهل و آسان پسندشان را ارضا کنیم و بنوازیم، به رمز توفیق دست خواهیم یافت. . . .

شاه قاعده فیلم «تجاری» اینست که خاصه هرگز نباید مردم را از راهی جز طریق جسمانی غافلگیر کرد و به شگفت آورد. می‌توان با نشان دادن انبوهی جنایت و حادثه مردمان را به ترس و وحشت انداخت، اما از درگیر کردنشان با مسائل پرهیز باید کرد. روزی تهیه‌کننده‌ای به من می‌گفت: «فراموش نکنید که تماشاگران دوازده سال دارند»، و این عقیده صادقانه‌ترین آنهاست. اما خوشبختانه تهیه‌کنندگان استثنائی هم هستند، چون اگر نمی‌بودند دیگر فیلم خوبی وجود نمی‌داشت.^۶

*

قصه من قصه معمولی فرار و گریز است. تأکید می‌کنم که موضوع هرچه معمولی‌تر باشد، بیشتر به سازنده فیلم مجال آفرینش می‌دهد. منظورم از «معمولی»، آن نیست که تهیه‌کنندگان مرادمی کنند. غرض آنان از معمولی چیز است که تکان ندهد. برای من معمولی، طرح و نقشه ساده‌ایست که امکان خلاقیت فراهم می‌آورد.^۷

*

هنر، تجسم مادی رؤیائی درونی و غالباً ناخودآگاه است.^۸

ترجمه جلال ستاری

از کتاب

یادداشت‌هایی

در باره سینما و گراف

نوشته روبر برسون *



برای رویر برسون که آخرین فیلمش Lancelot du Lac را در جشنواره سینمایی تهران در سال ۱۳۵۳ دیده‌ایم، سینماتوگراف، خط و کتابتی متشکل از تصاویر و اصوات است که مجموعاً متن ویا نوشته‌ای بصری وسمعی فراهم می‌آورد ویرهمین اساس سینماتوگراف نقطه مقابل سینماست که به‌زعم او تئاتر فیلم برداری شده ویا عکاسی تئاتر است. نتیجه اینکه درسینماتوگراف «مدل»ها بازی دارند ودرسینما، بازیگران.

مترجم



کارگردان یا Director مقصود رهبری کسی دیگر نیست، غرض رهبری خود است.



نه هنرپیشه

نه رهبری هنرپیشه

نه نقش

نه بررسی و مطالعه نقش

نه کارگردانی

لکن به کارگرفتن مدل‌هایی که از زندگی

می‌گیریم

(مدل) بودن به جای ظاهرشدن در نقش

(بازیگر) ۲.



سینما توگراف خطی است مرکب از تصاویر

۱ - ص ۱۰

۲ - ص ۱۰

متحرك و اصوات.^۳



در باب دو مرگ و سه ولادت :

فیلم من نخست درسرم زاده می شود ، روی کاغذ می میرد ، توسط اشخاص زنده و اشیاء واقعی که به کار می برم احیاء می شود ، همین اشخاص و اشیاء روی نوار فیلم می میرند ، اما با دادن نظمی خاص به آنها و تابانیدنشان بروی پرده ، چون گل در آب زنده می شوند .



پذیرفتن این که X گاه آتیلا ، گاه محمد ، گاه کارمند بانك ، و گاه هیزم شکن باشد ، بدین معنی است که X بازی می کند . پذیرفتن این که X بازی می کند ، بدین معنی است که فیلم هایی که وی در آن بازی کرده از نوع تئاتر است . قبول نکردن این که X بازی می کند ، بدین معنی است که آتیلا = محمد = کارمند بانك = هیزم شکن است و این چیزی است پوچ.^۴



آفریدن ، تغییر دادن و یا اختراع کردن اشخاص و اشیاء نیست ، برقرار کردن پیوندهایی نو میان اشخاص و اشیاء موجود است ، همانگونه که هستند.^۵



وقتی درست و نادرست باهم مخلوط شوند ، درست نادرست را لو می دهد و بر ملا می کند و نادرست

مانع از آن می شود که درست را باور کنیم . با دیدن بازیگری که روی عرشه کشتی ای واقعی که دچار طوفانی واقعی شده ، وانمود می کند که از غرق شدن کشتی می ترسد ، نه بازیگر را ، باور داریم ، نه کشتی را و نه طوفان را.^۶



فیلم برداری باید نه برای اثبات نظر (تر) و یا نشان دادن جنبه خارجی مردان و زنان ، بلکه برای کشف (جوهر و) ماده ای که از آن ساخته شده اند ، باشد . باید این « لب لباب » را که نه از راه شعر ، نه از راه فلسفه و نه از راه تئاتر حاصل می آید ، به دست آورد .



تصاویر و اصوات باید چون کسانی باشند که در راه بایکدیگر آشنا شده اند و دیگر نمی توانند از هم جدا شوند.^۷



سینمای ناطق ، سکوت را اختراع کرد.^۸



موضوعی کوچک می تواند وسیله ای برای رقم

۳ - ص ۱۲

۴ - ص ۲۰

۵ - ص ۲۱

۶ - ص ۲۶

۷ - ص ۴۵

۸ - ص ۴۷

زدن طرح‌ها و نقشه‌های متعدد و عمیق باشد. از موضوع‌های بسیار گسترده و یا دور و دراز که وقتی در آن گم شدی، خود ندانی که گم شده‌ای، پرهیز و یا اینکه فقط از آن چیزی اختیار کن که با زندگانت مربوط است و تو در آن مورد تجربه داری.^۹



دیگر هیچ و یا تقریباً هیچ چیز به گوش نباید داد (و برعکس). نمی‌توان در عین حال سراپا چشم و گوش بود.^{۱۳}

دربارهٔ مدل : علتی که مدل را وادار می‌کند تا فلان جمله را بگوید و یا فلان حرکت را انجام دهد، از خود او نیست، از توست. این علل در مدل‌های تو نیست. اما در صحنهٔ تئاتر و در فیلم‌های سینمایی بازیگر باید به ما بقبولاند که علت در خود اوست.^{۱۴}



تصاویر را هب نگاه‌اند، اما بازی هنرپیشه چشم‌ها به بیراهه می‌برد.^{۱۰}



فیلم تو زیبایی و یا جزئی را که در شهری، صحرایی، و خانه‌ای می‌توان یافت خواهد داشت، نه زیبایی و یا جزئی را که در عکس شهر، عکس صحرا و عکس خانه‌ای می‌توان یافت.^{۱۵}



احساس را بکاو و بین در درونش چیست، آنرا با کلمات تحلیل مکن، با تصاویر معادل و اصوات همسان و همانند تعبیر کن. هر چه احساس روشن‌تر باشد، سبک مطمئن‌تر خواهد بود. (سبک، درست خلاف فوت و فن (تکنیک) است)^{۱۱}.



چون تو نباید مانند نقاشان، پیکر تراشان و داستان‌نویسان از ظاهر اشخاص و اشیاء تقلید کنی (ماشین این کار را برای تو خواهد کرد)، آفرینش یا ابداع تو همه در این است که میان پاره‌های مختلف

فیلمت باید شبیه چیزی باشد که با چشمان بسته می‌بینی (باید همیشه قادر باشی آنرا ببینی و سراسر بشنوی).^{۱۲}



چیزی که برای چشم است نباید برای گوش هم باشد، این دوباره کاری است.



اگر چشم به تمام و کمال جلب و مسحور شده،

۹ - ص ۴۸

۱۰ - ص ۵۴

۱۱ - ص ۵۹

۱۲ - ص ۶۰

۱۳ - ص ۶۱

۱۴ - ص ۶۴

۱۵ - ص ۷۱

واقع پیوندهایی برقرار کنی. البته انتخاب پاره‌ها نیز مطرح است، و این بستگی به شامه و فراست دارد.^{۱۶}

مکتبی است که بی‌دقتی و بی‌توجهی می‌آموزد، چون آدمی نگاه می‌کند بی‌آنکه ببیند، گوش می‌دهد بی‌آنکه بشنود.^{۲۰}



مردم نمی‌دانند چه می‌خواهند، اراده و ذوق را بر آنان تحمیل کن.^{۲۱}



چشمان نقاش را داشته باش. نقاش بانگاه کردن می‌آفریند.

نگاه (چشم) نقاش چون گلوله‌ایست که از طپانچه شلیک می‌شود، و واقع‌را ویران و متلاشی می‌کند. سپس نقاش آن واقع‌را در (با) همان چشم خود، مطابق ذوق و سلیقه و روش‌های خویش و نیز تصویری که از کمال‌مطلوب درزیبایی‌دارد، از نو می‌سازد و می‌پردازد و سامان می‌دهد.^{۲۲}



برای آنکه از سلیقه روز تبعیت کرده باشد، در فیلم‌های همه چیز می‌آورد چون نقاشی که زیاده از حد رنگ به کار برد.^{۲۳}



به‌نگاه اول متوجه می‌شویم که «این درست است یا نه». استدلال بعداً می‌آید (برای تأیید احساس اول).^{۲۴}



دشمنی با هنر، دشمنی با چیز نو و غیرقابل



دوگونه سادگی هست. سادگی بد که سادگی در بدایت و یاسادگی در آغاز حرکت است و این سادگی‌ایست که پیش از وقت به‌دست آمده است، و سادگی خوب یعنی سادگی در نهایت که اجر و پاداش سالها کوشش و تلاش است.^{۱۷}



حقیقت در اشخاص زنده و اشیاء واقعی که تو به کار می‌بری، چون گوهری که درخاتم نشانده‌اند، وجود ندارد، بلکه تصاویر اشخاص و اشیاء وقتی به‌مجموع آنها نظمی خاص می‌دهی، حالتی حقیقی می‌یابند. از سوی دیگر، این حالت حقیقی که تصاویر اشخاص و اشیاء وقتی مجموعاً نظمی خاص بیابند، کسب می‌کنند؛ به‌خود آسان واقعیت می‌بخشد.^{۱۸}



موسیقی، فیلم‌ترا از زندگانی جدا می‌کند (حظ ناشی از موسیقی). موسیقی دگرگون‌کننده پر قدرت و حتی ویران‌کننده واقع است، چون الکل یا ماده مخدر.^{۱۹}



سینما، رادیو، تلویزیون و مجلات محصور،

پیش بینی است. ۳۵



چه فیلم هایی که با موسیقی وصله پینه شده اند!
این فیلم ها مالا مال از موسیقی اند و موسیقی مانع
می شود که بدانیم و ببینیم که هیچ چیز در آن تصاویر
نیست. ۳۶



سعی مکن که با گریاندن مدلهایت تماشاگران
را بگریانی، بلکه بکوش تا با کاربرد تصاویر و صداها
درست به موقع و به جای خود، چنین کاری بکنی. ۳۶



کاری کن که به تو اعتماد کنند و ایمان بیاورند.
وقتی دانته تبعیدی بود و در کوچه های ورون قدم
می زد، مردمان در گوش یکدیگر می گفتند هر وقت
بخواهد به دوزخ می رود و از آنجا خبر می آورد. ۳۷



باید وسواس داشت و هر چیزی از واقع را که
حقیقی نمی شود (یعنی واقعیت وحشتناک چیز
دروغین را) به دور انداخت.

ترجمه جلال ستاری

- ۱۶ - ص ۷۵
- ۱۷ - ص ۷۶
- ۱۸ - ص ۸۱
- ۱۹ - ص ۸۷
- ۲۰ - ص ۱۱۳
- ۲۱ - ص ۱۲۶
- ۲۲ - ص ۱۴۲
- ۲۳ - ص ۱۳۴
- ۲۴ - ص ۱۳۵
- ۲۵ - ص ۱۳۷
- ۲۶ - ص ۱۳۸
- ۲۷ - ص ۱۳۹